

عارف ربّانی در ذهن و زبان سعدی

دکتر حسن بلخاری قهی

دانشگاه تهران

چکیده:

عارف ربّانی روایت دیگری است از انسان مطلوب و در حقیقت کمال‌طلبی که در ذهن و زبان سعدی وجود دارد و در قصیده چهارم خود به آن اشاره می‌کند. بر اساس بررسی تطبیقی بین تصوف و عرفان، عارف در ذهن سعدی صدرنشین است و صوفی مقامی نازل دارد. در این مقاله کوشیده شده تا ضمن بررسی ویژگی عارف ربّانی از دیدگاه سعدی و مطابقت آن با مفاهیم قرآنی و نیز صوفی و جایگاه آن در ذهن و زبان سعدی به تبیین جایگاه هر یک پرداخته شود.

کلید واژه: عارف ربّانی، صوفی، سعدی.

سخن من پیرامون «عارف ربّانی» است در آن قصیده مشهور چهارم از قصاید

سعدی:

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند مرد اگر هست به جز عارف ربّانی نیست

(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۴۷)

و البته این بیان نامرتبط با کلام بلند استاد کزازی نیست که به نحوی شاه موبدان را با پرهیزکاران فرمانروا در این فرهنگ جمع کردند و این البته از صفات شگرف ما ایرانیان است که اسطوره و ایمان را با هم پیوند می‌زنیم و مرزهای صوری میان سنت‌هایمان نمی‌کشیم و به تعبیر مولانا:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دست‌انم آرزوست
(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۰۳)

شیر خدا و رستم دست‌ان را کنار هم قرار می‌دهیم.

نکته اول اینکه عارف ربّانی روایت دیگری است از انسان مطلوب و در حقیقت کمال‌طلبی که در ذهن و زبان سعدی وجود دارد. به نظر می‌رسد اصطلاح عارف ربّانی همان جایگاهی را در آراء سعدی دارد که پیر مغان در اشعار حافظ. هر حکیمی برای خود نقطه مطلوبی دارد و از برای آن مطلوب، صفت یا صفاتی بلند اظهار می‌دارد. حافظ نیز شیفته اخلاق زلال پیر مغان است و به نحوی آن را به پیر که مرتبتی بلندپایه در عرفان اسلامی است، پیوند می‌زند.

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها
(حافظ، ۱۳۶۹: ۱۹۵)

پیر مغان سعدی عارف ربّانی است. با این تفاوت که سعدی تنها فقط یک بار در تمامی آثار خود (از نثر و نظم) این اصطلاح را به کار برده، لکن حافظ بنا بر شیدایی‌اش، بالاتر از ۳۰ بار پیر مغان را در دیوان خود ستوده و راهبر قرار داده، اما چنانچه عرض کردم در کلیات سعدی فقط یک بار آن هم در قصیده چهارم بیت هفتم عارف ربّانی به کار رفته، لکن مستند به این کلمه و فضایی که در فرهنگ اسلامی - ایرانی داشته و هم‌چنین مستند به آراء دیگر سعدی غایت مطلوب او در این اصطلاح تجلی و حضور دارد. در بیتی که قرائت کردم، عالم و عابد و صوفی همه طفلان وامانده از ره معرفی می‌شوند، لیک عارف ربّانی راهبر و مرد ره. در جای خود تصویر و تفسیر سعدی از این عارف ربّانی را بیان خواهم کرد.

نکتهٔ دومی که باید عرض کنم اینکه سعدی به نحوی به نظر می‌رسد با صوفیان بنا به اینکه به «صورت» تعریف می‌شوند، مشکل دارد، اما با عارفان نه. شما کلیات سعدی را که می‌خوانید، کمتر موردی را پیدا می‌کنید که عارف یا عارفان مورد توبیخ یا ظن واقع شوند، لکن صوفیان چرا و شاید علت این است که صوفی به ظاهر تعریف می‌شود و عارف به باطن. یعنی اگر بخواهیم صوفی را از زاویهٔ صرف و معنای رایج و غالبش در نظر بگیریم، پشمینه‌پوشی است که معمولاً سر از ریا در می‌آورد. به تعبیر حافظ: «پشمینه‌پوش تندخو از عشق نشینده‌ست بو» (حافظ، ۱۳۶۹: ۳۲۲). صوفی به ظاهر تعریف می‌شود و دقیقاً به همین دلیل و برای شکستن این ظاهرگرایی است که قلندران و خاکساران در این تمدن پای گرفته و دوام یافتند، لکن عارف به معرفت تعریف می‌شود به همین دلیل متأثر از این معنا شاید بتوان با تأمل گفت که: از دیدگاه سعدی عارف انسان کامل است به ویژه اگر صفت ربّانی را با خود داشته باشد. در مورد صوفیان سعدی یک روایتی دارد که در آن، دیدگاه خود پیرامون تصوف یا صوفیان را به ظرافت بازگو می‌کند که احتمالاً بسیار شنیده‌اید: «یکی را از مشایخ شام پرسیدند از حقیقت تصوف. گفت: پیش از این طایفه‌ای در جهان بودند به صورت پریشان و به معنی جمع، اکنون جماعتی هستند به صورت جمع و به معنی پریشان.

چو هر ساعت از نو به جایی رود دل به تنهایی اندر صفایی نبینی
ورت مال و جاه است و زرع و تجارت چو دل با خدای است خلوت نشینی»

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۰۳)

این یکی از مواردی است که به نحوی نظرگاه سعدی پیرامون تصوف را باز می‌نمایاند، اما وقتی به سراغ عارف می‌آییم. دیدگاه او پیرامون عارف بسیار بلند و متعالی است:

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست

(همان: ۵۷۷)

- هزار دشمن اگر در قفاست عارف را چو روی خوب تو دید از قفا چه غم دارد؟
(همان: ۶۲۶)
- میان عارفان صاحبنظر نیست که خاطر پیش منظوری ندارد
(همان: ۶۲۸)
- کوتاه‌دیدگان همه راحت طلب کنند عارف بلا، راحت او در بلای اوست
(همان: ۵۷۸)
- و گر بهشت مصوّر کنند عارف را به غیر دوست نشاید که دیده بردارد
(همان: ۶۲۶)
- چشم کوتاه‌نظران بر ورق صورت خوبان خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را
(همان: ۵۲۴)
- عارف مجموع را در پس دیوار صبر طاقت صبرش نبود، ننگ شد و نام رفت
(همان: ۶۰۳)
- خانه آبادان درون باید نه بیرون پر نگار مرد عارف اندرون را گو برون دیوانه باش
(همان: ۷۲۴)
- چشم همّت نه به دنیا که به عقبی نبود عارف عاشق شوریده سرگردان را
(همان: ۵۳۳)
- عارف اندر چرخ و صوفی در سماع آورده‌ایم شاهداندر رقص و افیون در شراب افکنده‌ایم
(همان: ۸۰۷)
- همه وقت عارفان را نظر است و عامیان را نظری معاف دارند و دوم روا نباشد
(همان: ۶۴۱)
- خود پرستان نظر به شخص کنند پاک‌بینان به صنع ربّانی
شب قدری بود که دست دهد عارفان را سماع روحانی
(همان: ۹۰۸)
- عالم که عارفان را گوید نظر بدوزید گر یار ما ببیند صاحبنظر بباشد
(همان: ۶۳۸)

عارفان هرچه ثباتی و بقایی نکند گر همه ملک جهان است به هیچش نخرند
(همان: ۶۵۹)

غوغای عارفان و تمنای عاشقان حرص بهشت نیست که شوق لقای توست
(همان: ۵۷۹)

تقریباً تمامی مواردی که سعدی به مدح عارف و عرفان پرداخته را بیان کردم. همین بررسی تطبیقی بین تصوف و عرفان به تمامیت بیانگر این نظر است که در ذهن سعدی عارف صدرنشین و صوفی بنا به ظاهر مقامی نازل دارد و البته این نکته را متذکر شوم که این نظر مطلق نیست زیرا در مواردی من جمله این بیت:

عارف اندر چرخ و صوفی در سماع آورده‌ایم شاهد اندر رقص و افیون در شراب افکنده‌ایم
(همان: ۸۰۷)

به عنوان تنها مورد، صوفی کنار عارف قرار می‌گیرد و لذا شاید صحیح این باشد که بگوییم در نگاه سعدی غلبه با عرفان است و تصوف در سطحی اقل و نازل قرار دارد و نکته سوم این که بنا به بیت:

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند مرد اگر هست به جز عارف ربّانی نیست
(همان: ۹۴۷)

عارف ربّانی، غایت مطلوب اوست و این ربّانی دو - سه نکته کلیدی و بنیادی دارد که به اختصار عرض می‌کنم.

اول اینکه ربّانی مصدر و مرجعی چون قرآن دارد. این کلمه چهار بار در قرآن به کار رفته است، دو بار به شکل «ربانیون» است که بعد از آن احبار می‌آید و یک بار «ربانین» و یک بار نیز «ربیون». این آیات عبارتند از:

الف: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا
وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ
وَإِخْشَاؤُنِمْ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»
(مائده / ۴۴). «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود، نازل کردیم. پیامبرانی که

تسلیم [فرمان خدا] بودند به موجب آن برای یهود داوری می‌کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند، پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی مفروشید و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند. آنان خود کافرانند».

ب: «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنِ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (مائده: ۶۳). «چرا الهیون و دانشمندان آنان را از گفتار گناه [آلود] و حرامخوارگی‌شان باز نمی‌دارند؟ راستی چه بد است آنچه انجام می‌دادند».

ج: «وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (آل عمران / ۱۴۶). «و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه کارزار کردند و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نوزیدند و ناتوان نشدند و تسلیم [دشمن] نگردیدند و خداوند شکیبایان را دوست دارد».

د: «مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِّي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (آل عمران / ۷۹). «هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید بلکه [باید بگوید] به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید علمای دین باشید».

راغب اصفهانی به عنوان یکی از مهم‌ترین مفسران لغوی قرآن در *المفردات* اصل کلمه را از تربیت دانسته و آن را انشاء شیء از حالتی به حالت دیگر الی حد التمام می‌داند. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۳: ۱۸۴). از دیدگاه وی ربّانی منسوب به رب است همچون نسبت کلمه عطشانی و عطش. همچنین وی قولی می‌آورد که ممکن است ریشه این کلمه سریانی باشد گرچه او هم این «ربّی» (ربّیون سوره آل عمران) را به دلیل نسبتی که با نبی در آیه فوق دارد، هزار انسان مؤمن می‌داند. لکن نفس «ربّی» سبب شده در عرصه لغت برخی ریشه این کلمه را سریانی بدانند گرچه غلبه با ربّانی است و در قلمرو ربّانی

در قرآن در هر سه آیه فوق نسبت مستقیمی میان ربّانی و علم و کتاب و معرفت وجود دارد. این یکی از ادله من است بر این که ربّانی صوفی نیست، ربّانی سر و کار مستقیم با معرفت دارد و می‌داند در قلمرو تمدن ما کسانی بر صدر نشسته‌اند که عرفان را از خانقاهی که بریده از جمع و جامعه و اجتماع بود، نجات دادند. جان‌مایه عرفان ما معرفت باطنی آن بود. نه اینکه مثلاً در همین شیراز هفت‌تنان حتی هیچ نامی بر سنگ خود نینگارند تا مبادا ریا شود. حکیم و عارف ربّانی در خلوت از «شراباً طهوراً» می‌نوشد و در جلوت عاشقی را اظهار می‌کند، همان کلام بلندی که سعدی در یکی از قصیده‌هایش دارد:

سعدیا چندان که می‌دانی بگویی حقّ نباید گفتن الا آشکار

(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۶۵)

اگر صوفی در رهاندن خویش است، عارف چون شمع خود را به بلا می‌افکند که دست ره‌ماندگان گیرد و هیچ کس نمی‌تواند چنین کند مگر این که به معنای مستند ربّانی اولاً بالذات منتسب به ربّ باشد و ثانیاً نیل و توان و مهم‌تر مشروعیت تربیت عام داشته باشد چون ربّانی به یک معنا مربی است و به یک معنا منتسب به رب یا پروردگار است. ربّانی عامل تربیت است و تربیت بن‌مایه‌ای چون معرفت دارد. عارف ربّانی در ادبیات سعدی چنین معنایی دارد، عارفی که بنا به ربّانیت، مستقیماً از شراباً طهورای معرفت «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَ تَبَاطُحُ الْجَمَّةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ». هر کس چهل صبحگاه خاص خدا شود، چشمه‌های حکمت از قلب وی بر زبان جاری شود. (نهج‌الفصاحه، ۱۳۸۲: ۷۳۸) نوشیده و چشمه‌های حکمت در جانش جوشیده، زبان پوشیده نگه نمی‌دارد، در خلوت به هوهو مشغول نمی‌شود، زبان بلندش طریق‌فروزان اجتماع است. حقیقت عرفان ما در این معنا نهفته است و این عصاره مفهوم عارف ربّانی یا عرفان ربّانی است در ذهن و زبان سعدی.

نکته دیگر اینکه سعدی در مفهوم ربّانی متأثر از معنای قرآنی است، زیرا مسئله تعلیم کتاب در «كُونُوا رَبَّانِيِّينَ» (آل عمران / ۷۹) ربّانی باشید، فعل امر است. «بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (همان) یعنی به آنچه آموخته شدید، در این ساحت ربّانی باشید. علاوه بر آیات قرآن ممکن است سعدی عارف ربّانی را از عالم ربّانی در کلام حضرت علی گرفته باشد. سعدی به امیرالمؤمنین علی(ع) یک شیدایی و محبت ویژه دارد و در مواردی این را ظاهر کرده است. آن حضرت کلام مشهوری دارند که: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاهٍ وَ هَمَّجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ». (شريف الرضی، ۱۳۶۷: ۳۸۷). امام علی(ع) فرمودند که مردم سه گروهند: دانشمند خدانشناس، دانشجویی در راه رستگاری و فرومایگانی بی اراده و سرگردان که هر دعوتی را اجابت می کنند و به هر طرف که باد بیاید به همان طرف می روند، از نور دانش روشنایی نمی گیرند و به پایگاه محکمی پناه نمی برند عالم ربّانی در این قلمرو بسیار مهم است زیرا در کلام حضرت علی(ع) است که ظهور می یابد و می دانید آن حضرت خارج از مسئله شیعی و سنی هم در حوزه های فکری اهل سنت مرجع بودند، هم در شیعه. به عنوان مثال این مهم است که عین القضاة همدانی در آن زندان و حبس سنگین بغداد چون رساله شکوی الغریب را از برای نجات جان خود برای علمای بلدان می نگارد، در توجیه شطحیات خود به آیات قرآن «یحبونهم و یحبون» و کلام رسول الله: «لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل» (حسن زاده آملی، ۱۳۷۱: ۵۶۲) و کلمات امیرالمؤمنین علی(ع) استناد می کند و جنید را به عنوان سرسلسله عارفان صحوی از مریدان آن حضرت می داند. این نشان دهنده آن است که به نحوی حضرت مرجع هر دو جریان است. در همین راستا اشاره ای که راغب اصفهانی نیز در تبیین مفهوم ربّ و ربّانی دارد، بسیار مهم است. راغب با بیان قولی از امیرالمؤمنین (أنا ربّانی هذه الأمة) حضرت را ربّانی امت اسلام می داند. این اقوال و کلمات قطعاً در آن برداشت خاص سعدی و آن غایت مطلوب او یعنی عارف ربّانی موثر بوده است. به ویژه که در برخی متون حکمی پیش از او از اصطلاحاتی چون عاشقان ربّانی (شیخ اشراق در هیاکل النور - هیکل پنجم) و حکیم ربّانی (قطب الدین شیرازی در

دره‌التاج) و مهم‌تر قیصری که در مقدمه خود بر شرح فصوص حضرت علی(ع) را «العارف‌الرّبّانی» خوانده است، استفاده شده بود. همچنین فراموش نکنیم نسبت معنوی وسیعی که سعدی با شیخ شهاب‌الدین سهرودی (شیخ‌الاسلام و نه شیخ اشراق) صاحب عوارف‌المعارف داشته و خود عاملی از برای اثبات ارتباط او با حکیمان و عارفان و نیز رجوع به آثار آنها.

بنابراین می‌توان از جمله ادله کاربرد عارف ربّانی را اشارت به همان کلام عالم ربّانی دانست که در نهج‌البلاغه آمده بود. یک نکته دیگر هم در این قلمرو بگویم؛ ما کمتر به رساله‌های نثر سعدی رجوع می‌کنیم. بسیاری از بزرگان می‌دانند و فرموده‌اند که صدرنشینی گلستان و بوستان ما را محروم کرده است از دیگر بوستان‌هایی که سعدی پرورنده است من جمله مجالس پنجگانه و رساله عقل و عشق که فوق‌العاده جالب است. سعدی در مجلس سوم مجالس پنجگانه خود نکاتی را ذکر می‌کند که هم‌گرایش او به حضرت امیرالمومنین را نشان می‌دهد هم‌گرایش ایشان به عرفان پاک را، عرفانی تأویلی که بن‌مایه‌اش معرفت است. «عشق بر موسی(ع) تاختن آورد.

بر طور برآمد و به قدم صدق بایستاد و گفت: ارنی. خطاب آمد: که ای موسی خودی خود با خود داری که اضافه خود می‌کنی؟ «ارنی». این حدیث زحمت وجود تو برنتابد یا تو خود را توانی بود یا ما را، لَن ترانی. سلطان شهود ما بر نهادی سایه افکند که او نیست شده باشد و در کتم عدم خود را جای داده، پس از آن ما خود تجلی کنیم. یا موسی خود را بگذار و هم به ما، ما را ببین که هر که ما را ببیند، هم به ما ببیند از امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - پرسیدند که: بم عَرَفْتَ رَبِّک؟ قال: عَرَفْتُ رَبِّي بَرَبِّي. او را بدو شناختم و دانستم که اگر نه بدو شناختمی هرگز به سرادقات مجد و معرفت او راه نیافتمی «اتَّقُوا فراسته المؤمن فأنه ينظر بنور الله». (سعدی، ۱۳۸۵: ۱۱۹۴). از این ادله می‌توان بسیار آورد که به نظر می‌رسد در انتخاب عارف ربّانی به عنوان کمال مطلوب نزد سعدی مدخلیت داشته است.

و نکته چهارم و پایانی این که بنده اخوان‌الصفاء را نقطه جمع شریعت و فلسفه در تمدن اسلامی می‌دانم نه به دلیل اینکه بر تارک مدرسه فلسفی خود نگاشته بودند: «انّما جمعنا بین الشریعه و الفلسفه» که این یکی از مهم‌ترین اصول مکتب بغداد به عنوان اولین مکتب فلسفی جهان اسلام است و نه صرفاً به این دلیل که متأثر از رویکرد غالب اسماعیلیه که تأویل را مقدم بر تفسیر می‌انگاشتند (گرچه بنده در اینکه اخوان‌الصفاء را مطلق اسماعیلیه بدانیم هم داستان با نظر عبدالرحمن بدوی هستم که او را مجزای از اسماعیلیه مورد توجه قرار می‌دهد)^۱ بلکه به دلیل آثار مهمشان تحت عنوان *الرسائل* و نیز کتاب *الجامعه* (که احتمالاً متأثر از کتاب *الجامعه‌ای* بوده که در روایات شیعی نسبت آن می‌رسد، به امامان بزرگوار شیعه که معتقد بودند علم راز و باطن در آن است و ابتدا دست حضرت زهرا سلام الله علیها بوده است) که در آنها به روایات شیعی توجه ویژه نشان داده‌اند و روایات شیعی نیز چون به جان بنگری، تأویلی است و از سویی دیگر سرسپاری و جان‌سپاری اخوان در مقابل اندیشه‌های هرمسی که ماهیتاً رازورانه بود و هم‌چنین فلوطین که صورت عرفانیة افلاطون است. فلوطین چکیده عرفانی افلاطون است و می‌دانید ملاصدرا شیدای این معنا است که بسیار به الشیخ یونانی ارجاع بدهد (به تعبیر مرحوم آشتیانی) و کلام خود را به کلام او در *اثولوجیا* یا *معرفة الربوبیه* مؤید بداند (گرچه تصور می‌کرد این کتاب از ارسطو است)، این اندیشه‌ها هم بر جان اخوان‌الصفاء سایه افکنده بود از یک طرف شریعت شیعی از سوی دیگر اندیشه‌های رازورای هرمسی و حکمت یونانیه نوافلاطونی و به ویژه فلوطین که ایده‌های ظریفی را در جان این‌ها پروراند و سبب شد برای اولین بار آن چنان که من تحقیق کردم، آنها کلمه عارف ربّانی را به کار ببرند. اخوان‌الصفاء در شرح جریان قارون و نیز فراز «لا تفرح ان الله لایحب الفرحین» کسانی که قارون را نصیحت کرده و او را به اعتدال فرا می‌خواندند، عارف ربّانی یا عارفان ربّانی می‌خوانند: «حقاً اذا قوم ربّانین العارفین حقیقت و ما نقول» (اخوان‌الصفاء، ۱۴۲۶، ج ۲: ۳۸۲). عارف ربّانی کسی است که تکرار می‌کنم از «شراباً

طهورا» لبریز می‌شود، اما «پری رو تاب مستوری ندارد» آن را که زبان عشق آموختند، اذن و اجازت زبان در کام بودن نمی‌دهند. عارف ربّانی حتی اگر خود بخواد پوشیده دارد، سرّ را او را به بیان وا می‌دارند همچون عارفانی ربّانی که منذر و انذاردهنده قارون بودند.

به هر حال متأثر از همه این معانی، سعدی عارف ربّانی را به عنوان کسی که هم معرفت دارد هم حکمت باطنیه دارد، هم از باطن مشروب می‌شود و هم زبانی برای نصیحت مالکان و ملوکان دارد، می‌شناسد و من نیز بر آنم پند و اندرزی که از جان برآید، محصور در حصار زمان نمی‌شود. هم‌چنان که شیخ اشراق می‌گوید: چون قرآن می‌خوانی، چنان بخوان که گویی فقط در شأن تو نازل شده است. کلام متأثر از حکمت و چنین آیاتی هم، زمان بردار نیست. به هر حال پیرامون عارف ربّانی مطالب فراتر از این بود که در این مختصر بیان شد. فقط یک نکته می‌ماند و آن اینکه یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان معاصر یعنی استاد سید جلال‌الدین آشتیانی در مقدمه خود بر مشارق الدراری اثر سعیدالدین سعید فرغانی شاگرد صدرالدین قونوی که خود شرح تائیه ابن فارض است، سعدی را بنا به شعر بلند:

«به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست»
(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۷۷)

عارف ربّانی خوانده است.

و در پایان:

ایها الناس! جهان جای تن‌آسانی نیست	مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست
خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر	حیوان را خبر از عالم انسانی نیست
داروی تربیت از پیر طریقت بستان	کآدمی را بتّر از علت نادانی نیست
روی، اگر چند پری‌چهره و زیبا باشد	نتوان دید در آینه که نورانی نیست
شب مردان خدا روز جهان افروز است	روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

پنجه دیو به بازوی ریاضت بشکن
کاین به سرپنجهی ظاهر جسمانی نیست
طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی
صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست
حذر از پیروی نفس که در راه خدای
مردم افکن تر از این غول بیابانی نیست
عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند
مرد اگر هست به جز عارف ربّانی نیست
(همان: ۹۴۷)

پی نوشت:

۱. در این باب رجوع کنید به: هندسه خیال و زیبایی (پژوهشی در باب حکمت هنر و زیبایی نزد اخوان الصفا)، حسن بلخاری، نشر فرهنگستان هنر، ۱۳۸۸.

منابع:

۱. حافظ شمس‌الدین محمد (۱۳۶۹). دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوار.
۲. حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۷۱). عیون مسائل النفس و شرح‌العیون فی شرح‌العیون، تهران: امیرکبیر.
۳. راغب اصفهانی، ابی القاسم الحسین بن محمد (۱۳۷۳ ق). المفردات فی غریب القرآن، تحقیق و ضبط محمد سید کیلانی، تهران: مکتب مرتضوی.
۴. رسائل اخوان‌الصفا (۱۴۲۶ ق). الرسائل بیروت مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۴ ج.
۵. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۵). کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.
۶. شریف‌الرضی، محمد بن حسین (۱۳۶۸). نهج‌البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۷. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۸۷). کلیات دیوان شمس، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: نگاه، ۲ ج.
۸. نهج‌الفصاحه: مجموعه کلمات قصار حضرت رسول اکرم (ص) (۱۳۸۲). مترجم و فراهم آورنده ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان.